

رابطه‌ی خمس و زکات با مالیات‌های حکومتی

آیت‌الله محمّد مؤمن

مباحث این نوشتار پیرامون مالیات‌های حکومتی و ارتباط آن با خمس و زکات است. در آغاز مطالبی درباره‌ی اصل مشروعیت این مالیات‌ها و فلسفه‌ی تشریح آن‌ها بیان می‌کنیم. در این قسمت بر خلاف کسانی که خواسته‌اند از طریق دلیل‌های خاص پیرامون موضوع و یا عمومیت بخشیدن ادله‌ی زکات، مشروعیت مالیات‌های حکومتی را استفاده کنند، معتقدیم فقط از راه اختیارات ولایت فقیه برای اداره‌ی حکومت اسلامی می‌توان مشروعیت این مالیات‌ها را اثبات نمود، چرا که دلیل خاصی پیرامون آن وجود ندارد و از دلیل‌های زکات نیز نمی‌توان به چنین برداشتی دست یافت.

مشروعیت مالیات‌های حکومتی

بر اساس دلیل‌های فراوانی که از آیات و روایات استفاده می‌شود، زیربنای مشروعیت حکومت در اسلام، برای حاکم، ولایت است. اعمال این ولایت در زمان معصومان، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از ایشان با ائمه اطهار علیهم السلام و در زمان غیبت، با فقیه جامع‌الشرایط است.

معنای ولایت در حکومت اسلامی

اداره‌ی جامعه و حاکمیت دولت‌ها بر امور، اقسام گوناگونی دارد و شاید قابل قبول‌ترین آن‌ها حکومتی است که از آن «حکومت مردم بر مردم» تعبیر می‌شود. این حکومت در معنای صحیح خود به این بر می‌گردد که گروه بسیاری از مردم گرد آمده و اشخاصی را - با واسطه یا بی‌واسطه - تعیین می‌کنند و تشریح قوانین را - که در سایه‌ی آن مردم و

دولت امور خود را سامان دهند - تفویض و تنفیذ کرده و اجرای این قوانین را هم به مسؤولان تنفیذ آن واگذار می‌کنند و آن‌ها را متعهد می‌سازند که از این قوانین تجاوز و تعدی نکنند. بنابراین، در چنین حکومت‌هایی میزان و ملاک و حدود قوانین، در اختیار نمایندگان و برگزیدگان مردم است.

اما در حکومت اسلامی ملاک قوانین و مراعات آن چیزی است که خداوند قرار داده است. وقتی پذیرفتیم ادیان الهی و اسلامی دارای نظام و حکومت هستند، ناگزیر ملاک و چارچوب قوانین در آن، آن چیزهایی است که خداوند قرار داده است.

تفاوت دیگر حکومت‌های مردم بر مردم و حکومت اسلامی آن است که در آن حکومت‌ها حاکمیت بر عهده‌ی یک نفر نیست، بلکه قدرت تابع قوانینی است که از سوی وکلا و نمایندگان مردم قرار داده می‌شود، اما در حکومت اسلامی، قوام حکومت به فردی است که صلاحیت لازم را دارا بوده و اداره‌ی امور مردم به طور کامل به او واگذار شده و از اختیارات وسیعی نیز برخوردار است. در این صورت، تشکیلات حکومتی از خواست و صلاح دید و اختیارات حاکم اسلامی نشأت می‌گیرد، نه این که حدود اختیارات حاکم از تشکیلات حکومتی ناشی شده و او بخشی از نظام حکومتی باشد.

نکته مهم آن است که ولایت بنابر ادله‌ی بسیاری که وجود دارد، به معنای رهبری و زعامت جامعه است. از جمله می‌توان به آیه اشاره نمود:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱
سرپرست و ولی شما فقط خدا و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند می‌باشند.
همان کسانی که نماز را برپای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

در این آیه، خداوند متعال رهبری مسلمانان را برای رسول خدا ﷺ و امامان معصومین  قرار داده است. ولایت اگر چه دارای معنی‌های متعددی چون: محبت و نصرت است، اما معنای حقیقی و آنچه به طور شایع از آن اراده می‌شود، سرپرستی امور و قیام به آن است.^۲ گذشته از معنای لغوی ولایت، اخبار بسیاری، در حدّ تواتر - از شیعه و سنی - شأن نزول این آیه را امیر مؤمنان  دانسته و مراد از الذین آمنوا را ایشان می‌داند. بعضی از این اخبار صراحت دارد که مراد از ولایت در این آیه، رهبری و زعامت است. برای مثال: در روایت صحیح فضیل، در کافی^۳ از امام محمد باقر  روایت شده است که:

خداوند عزوجل به ولایت علی علیه السلام امر کرد و در مورد ایشان این آیه را نازل فرمود:

أَمَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَوَلَايَةُ أَوْلَى الْأَمْرِ رَا وَاجِبٌ عَلَيْكُمْ، که مردم ندانستند ولایت اولی الامر
چیست؟ آنگاه خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله امر فرمود آن را برای مردم تفسیر و
بیان فرماید همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را تفسیر نموده است.
هنگامی که این امر از سوی خداوند فرود آمد سینه‌ی ایشان تنگ شد و این که
مردم از ایشان برگردند و او را تکذیب کنند او را نگران ساخت، سینه‌ی ایشان
تنگ شد و به خداوند رجوع کرد، آنگاه خداوند عزوجل وحی فرمود:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا يَلْفُتْ رِسَالَتِكَ وَاللَّهُ
يُنْصِتُكَ مِنَ النَّاسِ.^۴

هان ای رسول! آنچه را از جانب پروردگارت نازل گشت ابلاغ کن که اگر چنین
نکنی رسالت خود را به سرانجام نرسانده‌ای و خداوند تو را از مردم حفظ
می‌کند. در پی این فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله امر خداوند متعال را آشکار ساخت و
در روز غدیر خم ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را اعلام فرمود، و به حاضران امر
کرد که - مشاهدات خود را - به آنان که حضور ندارند، برسانند.

این روایت صحیح به صراحت می‌گوید که: همان ولایتی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت
است برای امیرالمؤمنین علیه السلام - و سایر اولی الامر هم ثابت است - و واضح است که پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر، تنها رهبری و زعامت امیرالمؤمنین علیه السلام را ابلاغ فرمودند. دلیل این
امر نیز عبارتی است که با مضمون واحد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام ابلاغ مسأله‌ی ولایت،
روایت شده است. چنان که در معتبره‌ی حذیفه بن اسید غفاری آمده است:

أَلَا وَإِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَأَنَا أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَهَلْ تَقْرُونَ لِي بِذَلِكَ؟ وَتَشْهَدُونَ لِي بِهِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ
نَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ، فَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ وَهُوَ هَذَا؛^۵

بدانید من شما را شاهد می‌گیرم که گواهی می‌دهم بر این که خداوند مولای من
است و من مولای مسلمانان و من بر مؤمنان از خودشان سزاوارترم. آیا شما بر

این مطلب اقرار دارید؟ و به آن شهادت می‌دهید؟ مسلمانان گفتند: آری! ما به آن شهادت می‌دهیم، آن‌گاه فرمود: بدانید که هر کس من مولای اویم یقین علی مولای اوست و آن علی این است.

این روایت صراحت دارد ولایتی که به ابلاغ آن امر شده بود، ولایتی است که با تعبیر «أنا أولى بالمؤمنین من أنفسهم» حکایت شده و چنین ولایتی جز رهبری و زعامت مردم نیست. به گونه‌ای که همه‌ی امور در اختیار ولتی است.

در نتیجه این آیه شریفه هنگامی که در کنار روایت صحیح فضیل و روایت معتبر حذیفه قرار گیرد، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را بر مردم ثابت می‌کند و از این جا می‌توان نتیجه گرفت کسی که خداوند سبحان او را ولتی امر قرار داده ولتی مسلمانان است، آن هم به معنای اولویت داشتن او بر مردم حتی بیش از خود آنان.

البته دلایل دیگری نیز بر این مطلب دلالت می‌کنند که از حوصله‌ی بحث خارج است و ما از آوردن آن‌ها خودداری می‌کنیم.^۶

به هر روی به تصریح قرآن کریم و به حسب روایت‌ها و به حکم عقل، «ولایت» در حقیقت از آن خداوندی است که همه‌ی موجودات و از جمله انسان را آفریده و کمالات وجودی همه‌ی آفریدگان وابسته به اوست. از این نظر خداوند بر همه‌ی موجودات و از جمله انسان‌ها ولایت دارد. خداوند این ولایت را برای کسی که خلیفه‌ی خود نامیده - پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام - اعطا کرده است. در زمان غیبت آن بزرگواران نیز چنین ولایتی، نسبت به مؤمنان و کشور اسلامی، برای ولتی فقیه قرار داده شده است، البته با شرایطی که در بحث ولایت فقیه و هم چنین در قانون اساسی آمده است.

بنابراین حق ولایت از جانب خداوند، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام، در زمان غیبت، برای ولتی فقیه، به عنوان مسؤول حکومت قرار داده شده است.

حوزه‌ی اختیارات ولتی فقیه

چنان که گذشت ولایت بدین معناست که ولتی و سرپرست به جای مؤلّی علیه و کسی که سرپرستی او را بر عهده دارد تصمیم می‌گیرد. حال اگر ولایت بر شخص باشد تدبیر امور شخص به دست ولتی است و اگر ولایت بر جامعه و امت باشد تدبیر امور آن جامعه و امت به دست ولتی است. ذکر این نکته نیز لازم است که تدبیر و اداره امور امت از این

دیدگاه که امری همگانی و مرتبط با مصالح عمومی است - اُمَّةٌ بِمَا أَنهَآ أُمَّةٌ - بر عهده ولّی امر است. اما تدبیر امور شخصی افراد که با مصالح جامعه ارتباطی ندارد از حوزه ولّی امر بیرون است.

خوب است بدانیم که تشکیل حکومت از مسایلی است که از روزگاران گذشته در میان جوامع انسانی متداول و متعارف بوده است، به همین جهت حکومت از مسایلی نیست که تنها اسلام آن را آورده باشد. اگر چه شکل و نوع حکومت متفاوت بوده اما در همه‌ی آن‌ها مسؤولان حکومت، اداره‌ی امور جامعه را تا آن جا که به مسایل همگانی و جمعی جامعه ارتباط می‌یابد عهده‌دار هستند.

اسلام عزیز هم اصل تشکیل حکومت را پذیرفته و در آن تغییری نداده است، اما در چگونگی تشکیل و تأسیس آن اعمال نظر نموده و نکات مورد نظر خود را دخالت داده است. بدین ترتیب که اداره‌ی امور امت و جامعه اسلامی را به یک شخص به نام «ولّی امر» تفویض نموده است. بر این اساس آنچه به ولّی امر صالح تفویض شده، اداره‌ی امور امت از حیث امت بودنشان است. بنابراین، هر چه که به مصالح امت اسلامی ارتباط داشته باشد، در حوزه‌ی اختیارات ولّی امر و تحت ولّیت اوست و رضایت و نارضایتی آحاد مردم در تصمیم‌های وی راه ندارد. اما اموری که به مصالح افراد برمی‌گردد و ربطی به مصالح عمومی ندارد، داخل در حوزه ولّیت و ولّی امر نبوده و به اختیار و تصمیم افراد بستگی دارد تا آن‌ها خود بر طبق حدود و ضوابط شرعی و مصالح شخصی خویش عمل کنند.^۷

در نتیجه سرپرستی جامعه از یک سوی امری متعارف و متداول در میان جوامع انسانی است و از سوی دیگر شارع مقدس، در مورد ولّیت، «اعتبار» خود را دخالت داده است. بنابراین، ولّیت در جامعه‌ی اسلامی امری متعارف و اعتباری است.^۸ از آنچه گذشت می‌توان امور جامعه را در سه بخش خلاصه کرد:

- ۱- امور اجتماعی: منظور اموری است که به جامعه و مصالح عمومی مردم بازگشت دارد. اداره‌ی چنین اموری بر عهده‌ی ولّی امر است. در واقع ولّی و سرپرست در این امور به جای مردم تصمیم گرفته و اختیار او مقدم بر اراده‌ی افراد تحت سرپرستی اوست.
- ۲- امور شخصی: این امور تا زمانی که به مصالح جامعه ارتباط پیدا نکند از تحت ولّیت

ولتی امر خارج است، اما اگر با مصالح جامعه و امت اسلامی گره بخورد، حوزه‌ی اختیارات ولتی امر نیز شامل آن خواهد شد.

۳- احکام شرعی: در مورد احکام الهی که در کتاب و سنت بیان شده، حق دخالت و اهمال و عمل نکردن به آن‌ها برای هیچ کس قرار داده نشده است. برای مثال، احکام و مسایلی که در مورد معلوم بودن مال و جنس در خرید و فروش، یا اجاره و یا جواز به هم زدن قرارداد و غیره وجود دارد از دایره ولایت ولتی امر خارج است. البته در بعضی موارد ممکن است بین دو حکم در رابطه با مصلحت امت اسلامی تراحم رخ دهد، که در این صورت تشخیص ولتی امر ملاک عمل کردن به مورد «مهم‌تر» و ترک مورد «مهم» می‌باشد.^۹

فلسفه تشریح خمس و زکات و انفال

با دقت در ادله‌ی شرعی موجود - آیات، روایات و اجماع - ملاحظه می‌شود که در اسلام مواردی به عنوان مبنای درآمد برای حکومت در نظر گرفته شده است که عبارت از: خمس و زکات و انفال است. این‌ها سرمایه‌هایی است که خداوند متعال با مختصر خصوصیتی که در هر یک از این موارد وجود دارد - برای تأمین امکانات مورد نیاز دولت اسلامی وضع فرموده است - برای مثال از جمله آن خصوصیات این که در باب خمس، حضرت امام خمینی علیه السلام تصریح داشتند که خمس به طور کلی در اختیار ولتی امر است، و حتی در باب سهم سادات نیز باید از ولتی امر اجازه گرفت.

در زکات هم اگر چه در ابتدا زکات دهنده وظیفه ندارد آن را در اختیار ولتی امر قرار دهد اما این امر قطعی است که هر گاه ولتی امر مصلحت بداند که زکات را برای تأمین امکانات مورد نیاز جامعه‌ی مسلمانان از اشخاص مطالبه کند، باید آن را در اختیار وی قرار داد.

هم‌چنین انفال که به طور کلی در اختیار معصوم علیه السلام و در زمان غیبت نیز در اختیار ولتی فقیه می‌باشد. از این رو امام خمینی علیه السلام در پاسخ برخی پرسش‌ها می‌فرمودند:

استفاده از زمین‌های موات در زمانی که تشکیل حکومت می‌شود باید با اجازه دولت باشد و هر مقدار اجازه داد اشخاص می‌توانند تصرف کنند.

فلسفه‌ی تشریح مالیات‌های حکومتی

بیان شد که خداوند متعال برخی اموال را - که با خصوصیات مختلف در کتاب‌های

فقهی آمده - برای اداره‌ی امور جامعه قرار داده است، و ولّی امر نیز که مسؤول اداره‌ی امور بوده و حق ولایت و زعامت دارد، باید کشور اسلامی را با استفاده از این اموالی که در اختیار اوست اداره کند. حال اگر این اموال، به هر دلیل برای اداره‌ی جامعه اسلامی کافی نبود - چه این که امکان استفاده از انفال وجود نداشت و یا خمس و زکات به اندازه‌ی کافی در اختیار وی نبود - و ولّی امر تشخیص داد، مردم علاوه بر این خمس و زکات باید مبالغ دیگری بپردازند تا او بتواند کشور را به خوبی اداره کند - چه این که کشور در وضعیت عادی باشد و یا در حال جنگ - در این صورت به مقتضای ولایت خود می‌تواند به هر اندازه که مصلحت می‌داند مردم را به پرداخت مالیات وا دارد.

بنابراین، مشروعیت مالیات حکومتی بر اساس حق ولایتی است که از طرف خداوند برای ولّی امر نسبت به جامعه و کشور قرار داده شده است. البته در این مورد دلیل خاصی که بتوان از آن استفاده عموم کرد در اختیار نیست، اما در بعضی از روایات، در باب مالیات بستن امام علیه السلام به برخی احشام و حیوانات که زکات دادن برای آن‌ها واجب نیست وجود دارد، اما بر فرض وجود چنین روایتی، عمومیت از آن استفاده نمی‌شود.

گاهی بیان می‌شود که زکات محدود به موارد نه گانه نیست و از این راه سعی شده مشروعیت مالیات‌های جدید، از طریق تعمیم و گسترش موارد و موضوعات زکات، به اثبات برسد. اما باید توجه داشت که اولاً هیچ فقیهی چنین ادعایی نداشته و ممکن است تنها به طرح احتمال پرداخته باشد. ثانیاً بر فرض قبول، امکان اثبات آن بنا بر روایات و ادله، وجود ندارد.

در مورد استفاده از انفال برای هزینه‌های جامعه اسلامی نیز ممکن است این اشکال مطرح شود که: با استفاده‌ی از انفال در هزینه‌های جاری کشور، چنین منبعی که متعلق به همه‌ی نسل‌هاست رو به پایان می‌گذارد پس بهتر آن است که به جای آن از مالیات استفاده شود.

در پاسخ به این اشکال ذکر دو نکته مناسب به نظر می‌رسد:

اولاً: بنا بر ادله، انفال مال امام است تا به وسیله‌ی آن جامعه‌ی اسلامی را اداره کند، امام نیز در استفاده از انفال مصلحت همه‌ی نسل‌ها را در نظر می‌گیرد. البته این سخن بدان معنا نیست که انفال مال مردم است، و مخصوص مردم یک نسل نیست؛ بلکه از این

جهت که امام مصالح همگان را رعایت می‌نماید در استفاده از آن چنین ملاحظه‌ای دارد. ثانیاً: چنین نیست که همیشه مصرف انفال موجب تمام شدن آن شود، بلکه گاهی استفاده از آن موجب آبادانی بیش‌تر آن می‌گردد و فرض ما نیز بر این بود که اگر بتوان از این امکانات خدادای بدون هیچ مشکل و مانعی استفاده کرد وضع مالیات لازم نیست. آنچه از مطالب گذشته در مورد فلسفه‌ی تشریح مالیات‌های حکومتی به دست می‌آید آن است که وضع چنین مالیات‌هایی برای تأمین نیازهای مالی دولت اسلامی است. اما موارد دیگری نیز وجود دارد که حاکم اسلامی بنا بر مصالحی دیگر می‌تواند به گرفتن مالیات مبادرت ورزد. از آن جمله می‌توان به عادلانه‌تر کردن توزیع درآمد در جامعه اشاره نمود. برای مثال: دولت اسلامی می‌تواند از ثروت‌مندان جامعه مالیات بگیرد و آن را در اختیار فقرای جامعه قرار دهد تا توزیع درآمد را عادلانه‌تر کند. وضع چنین مالیاتی، با توانایی دولت بر تأمین نیازهای فقرا از راه انفال، منافاتی ندارد.

هم‌چنین دولت اسلامی می‌تواند برای تخصیص منابع اقتصادی کشور، بخش‌ها و یا مناطق خاص هم‌چون کشاورزی و مناطق محروم، در راستای استفاده از سیاست‌های مالی، از گروهی مالیات گرفته و در اختیار بخش‌های دیگر قرار دهد. بنابراین، ملاک در تشریح مالیات حکومتی، مصلحت مسلمانان است و چنین مصلحتی را ولی امر تشخیص می‌دهد و به همین لحاظ دایره‌ی چنین مالیات‌هایی وسیع‌تر از فلسفه‌ی تشریح خمس و زکات می‌باشد.^{۱۰}

فلسفه‌ی تشریح مالیات‌های حکومتی در رابطه با فلسفه‌ی تشریح خمس و زکات دقت در آیات و روایات خمس، زکات و انفال، بیان‌گر این واقعیت است که خداوند متعال این‌ها را برای اداره‌ی حکومت اسلامی و تأمین مستمندان اعم از سادات و دیگران که به سهم خود بخشی از هزینه‌های دولت اسلامی است، قرار داده است. اما درباره‌ی مالیات‌های حکومتی، پیش‌تر بیان شد که یکی از علت‌های وضع آن تأمین نیازهای مالی حکومت است، و اگر سایر منابع درآمد (خمس، زکات و انفال) برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی کافی نباشد، ولی امر می‌تواند بر اساس اختیاراتی که بنا بر ولایت خود دارد، مالیات لازم را جعل کند.

ساختار مالیات‌های حکومتی

درباره‌ی خمس، زکات و انفال در ادله‌ی شرعی ملاک‌های مشخصی از جهت مقدار و موضوع بیان شده است ولی در مورد مالیات، منشأی که ولی امر را مکلف به جعل مالیات می‌کند متفاوت است. چنان که در فلسفه‌ی تشریح گفته شد، ممکن است این جعل مالیات برای تأمین هزینه‌های دولت و یا متعادل کردن درآمدهای افراد و یا برخی سیاست‌های اقتصادی باشد، که در این صورت ملاک، در گرفتن مالیات، آن مصلحتی است که ولی امر تشخیص می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت: موضوع این مالیات اعم از موارد، مقدار و نرخ آن و همچنین نحوه‌ی گرفتن آن - مستقیم یا غیرمستقیم - همه بستگی به همان مصلحت دارد.

جایگزین شدن خمس و زکات با مالیات‌های حکومتی

آخرین مطلب این است که آیا می‌توان مبلغ خمس و زکات شخص را از مقدار مالیات او و بالعکس کم کرد؟ به سخن دیگر آیا مالیات‌های حکومتی و خمس و زکات جایگزین هم واقع می‌شوند؟ طرح این مسأله از این جا شکل می‌گیرد که برخی از افراد متدین، که حکومت را هم قبول دارند سه گونه مالیات می‌پردازند؛ زکات هنگام برداشت محصول، خمس در پایان سال مالی و مالیات در موعد پرداخت آن. اما افراد غیر معتقد اگر هم مبلغی بدهند، آن مالیاتی است که دولت به اجبار از آنان دریافت می‌کند که گاهی با انواع شگردها از پرداخت آن هم شانه خالی می‌کنند. نتیجه‌ی این کار آن است که توزیع درآمد جامعه به نفع غیر متدینان به هم می‌خورد.

از مطالب گذشته معلوم می‌شود که هر یک از «خمس و زکات» و «مالیات» برای خود مبنایی جداگانه دارند و مستقل از یکدیگر هستند. البته ولی امر می‌تواند به منظور رعایت حال افراد کم درآمد، یا برای مصالح حکومتی که خود عهده‌دار آن است بگوید: هر کس تا فلان قدر خمس بپردازد از پرداخت درصدی از مالیات و یا کل آن معاف است و یا هر کس زکات یا خمسش را به دولت بپردازد - با فرض این که هر کس می‌تواند وجوه شرعی را در مصرف مورد نظر خود صرف کند - از تخفیف مالیاتی برخوردار می‌شود، در غیر این صورت هیچ کدام از وجوه شرعی و مالیات جای دیگری را نمی‌گیرند. اما مسأله‌ی به هم خوردن توزیع عادلانه درآمد، این مطلب ممکن است در یک شرایط ناسالم و فاسد پیش آید اما

حقیقت این است که ولّی امر می‌تواند مردم را به پرداخت زکات وادار کند و اگر کسی از پرداختن آن سرباز زند، با اعمال قدرت از او بگیرد.
در حکومت اسلامی اصل رفتار با مردم، رفتار از روی مروّت و اخلاق است، اما اگر کسی هوای تخلف در سر داشت با او برخورد می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مائده (۵) آیه ۵۵.
۲. برای اطلاع بیش‌تر: ر.ک. محمد مؤمن قمی، کلمات سدیدة، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ هـ. ص ۱۲، و مصباح المنیر و نهایه و مفردات راغب اصفهانی.
۳. کافی، ج ۱، ص ۲۸۹، باب مانصّ الله عزّوجلّ و رسوله علی الائمه، الحدیث ۴.
۴. مائده (۵) آیه ۶۷.
۵. خصال، شیخ صدوق، باب السؤال عن الثقلین یوم‌القیامة، ج ۱، ص ۶۵.
۶. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک. کلمات سدیدة، صص ۱۴ - ۱۶.
۷. ر.ک. کلمات سدیدة، صص ۱۶ - ۱۷.
۸. ر.ک. مبادی ولایت فقیه، حکومت اسلامی، سال اول، شماره‌ی دوم، صص ۸ - ۹.
۹. کلمات سدیدة: ص ۲۳.
۱۰. البته ممکن است این پرسش به ذهن آید که، چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام از چنین ولایتی در این رابطه استفاده نکردند؟ پاسخ آن است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن چنان ثروت‌مندی در جامعه وجود نداشته و در زمان امام علی علیه السلام نیز معلوم نیست که حضرت در اخذ چنین مالیاتی مشکلی نداشته، چنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام از بدعت‌هایی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته شده بود شکوه داشت.